پهلوان خانه‌های پایتخت

نهمین تور تهرانگردی همشهری به زورخانه‌های قدیمی و پرآوازه تهران اختصاص داشت

روایت گردشگران: علی اخباری: مطلبه

گودی که مرکز پرگار عالم است

نخست: هوای مِلَس، نسیمی هُوَل، بعدازظهر خواب‌آلوده و گنجشک‌هایی که چرت نیمروز را مزمزمه می‌کنند، ناگهان با صدای سه‌زنگ مرشد مجتبی، چرت همه پاره می‌شود. صاف‌تر می‌نشینیم. قضیه جدی است.

مرشد «ضرب» می‌گیرد و پهلوان به سماع می‌رسد. مرشد می‌خواند و پهلوان «علی» می‌کند. پهلوان «شنو» می‌رود و مرشد جان می‌دهد به گودی که مرکز پرگار عالم شده.

شهدای آتش‌نشانی: پهلوانان واقعی

ناگهان نگاهم می‌دود به «جلال ملکی» که از «پلاسکو» در چشم ما پهلوان شد و اکنون به وجد آمده بود و از خود می‌خود. دست و پالش با ضرب مرشد همنوا شده بود. با همان لباس آتش‌نشانی، از پهلوان رخصت گرفته و بیرون گود، «میل» می‌گیرد. می‌گوید: ورزش، جزء لاینفک آتش‌نشانی است و پهلوان واقعی شهدای آتش‌نشانان‌اند و با دست به عکس ۵ شهید آتش‌نشانی اشاره می‌کند. می‌گوید: اگر مرشد و گود و زورخونه نباشه ما ۲۰ تشنو می‌رویم و اگر این بزم فراهم شود، بدون اینکه بفهمیم، ۲۰۰ شنو. مرشد زنگ آخر را می‌زند و در زورخانه جهان پهلوان نامجو عکس یادگاری می‌گیریم. اما دیگر آن قبلی نیستیم. دیروز خیال باشگاه بودیم، و الان داشتیم نزدیک‌ترین زورخانه محل را در ذهن جست‌وجو می‌کردیم.

زورخانه‌ها در زندان

دوم: کلاغ‌ها، قصر اسبق فاجار و زندان سابق پهلوی و باغ‌موزه فعلی را روی سرشان گذاشته بودند. زورخانه‌ای در زندان ساخته بودند برای اوباش و نوچه‌های «شعبون بی‌مخ»، که نتوانسته بود با توصیه خلاص‌شان کند و حبس صوری می‌کشیدند تا وزیده‌تر شوند و برای ۲۸ مرداد ها آماده‌تر! و جالب‌تر اینکه زندانیان بند سیاسی حق استفاده از گود و ورزش را نداشتند.

فریادرس جذابی‌ها

سوم: پهلوان در حرم امام‌رضا(ع) خوابش برد. خواب مولا علی (ع) را دید. به او فرمود: به داد جذابی‌ها برس! از خواب برید، شیفته و آشفته. شیفته از دیدار یار و آشفته از دستان بی‌یار. به دلالن جذابیان طرد شده سر کشید و وضعیت اسفبارشان را سنجید. گیوه‌ها را ور کشید. دامن همت به کمر زد.

عرق شرم بر پیشانی دواند. حجره حجره بازار را رو زد، هر حجره ۱۰ تومان. برای جذابی‌ها سرپناه آبرومند ساخت و خود میوه‌تر بر دهاشان گذاشت. پهلوان علی شیرازی ملقب به «علی کاکا» تا آخر پای خواست مولا ایستاد تا به صاحب نامش پیوست. این حکایت و حکایت‌های بی‌شماری از این دست را در زورخانه «نیروشادی» پای صحبت پهلوان منصور آیینه‌چی یافتیم. راهشان پر رهرو باد!

روایت گردشگران: مهدی علیزاده: کارشناس الهیات

روایت یک خیانت

برای توضیح این خیانت باید اندکی مقدمه چید. زندان قصر را امسش را حتما شنیده‌اید. این زندان تا قبل از اینکه در سال ۱۳۰۸ زندان شود، قصر فتحعلی شاه قاجار بوده، اما در این سال و با ظرفیت ۸۰۰ نفر توسط نیکولای مارکوف روسی و با محوریت معماری ایرانی ساخته می‌شود.

طمع پهلوی

گود این زندان که در سال ۱۳۴۵ ساخته شده است، حکایت از یک خیانت عظیم در این کشور است. البته تاریخ این خیانت به سال‌های خیلی قبل‌تر از این و شاید به حدود سال‌های ۱۳۱۰ و زمان رضاخان برمی‌گردد. ورزش پهلوانی که در فرهنگ این کشور سابقه دیرینه داشت و محلی برای تربیت عیاران و پهلوانانی چون پوریای ولی بود، مورد طمع پهلوی‌ها قرار گرفت. این را نصرالله حدادی، تهران‌شناس در نهمین تور تهران‌گردی همشهری، در موزه زندان قصر گفت و تاریخ هم بر این مطلب گواه است. گود زورخانه که محل ذکر خدا و مولا علی و خدمت به خلق‌الله بود، پاتوقی شد برای چاقو کش‌ها و لات‌ولوت‌ها. زورخانه زندان قصر هم دقیقا به همین نیت ساخته شد؛ پشتیبانی کف خیابانی از پروژه‌های کثیف رژیم پهلوی.

همه کاره ورزش باستانی

همه کاره ورزش باستانی و پهلوانی هم در دوران طاغوت، شعبان جعفری معروف به شعبان بی‌مخ شد. همان که با اعوان و انصارش یک پایه کودتای ۲۸ مرداد بود و یکی از پایه‌های تثبیت دیکتاتوری محمدرضا در کشور ما شد. زورخانه‌های متعددی را در تهران، که سال‌های سال، محل نشو و نمای پهلوانان دلاور این مرز و بوم بود، پاتوق چاقوکش‌ها و الوات کردند و می‌رفت این سرمایه عظیم تاریخی را به مذبح همینگی ببرند. با انقلاب اسلامی، این جریان به مسیر اصلی خود بازگشت و مجددا، زورخانه‌ها که به جی، مساجد دوم شیعیان نامیده می‌شود، احیا شد. این روزها اهالی زورخانه‌ها از کم توجهی مردم و مسئولان به این ورزش فرهنگی گلایه دارند و خواهان توجه بیشتر به این سرمایه عظیم اجتماعی هستند. زورخانه‌هایی که برای احیا و راه‌اندازی مجدد، نیاز به رسیدگی و هزینه از سوی مردم و مسئولان دارد.

گنده‌لات‌های دربازی در گود زندان قصر

از هیاهو و شلوغی خیابان‌های پر تردد آزادی و انقلاب عبور می‌کنیم و همراه با گردشگران جوان و نوجوان، خودمان را به محدوده قصر قجری در هفتمین تکه از پایتخت که مدتی به زندان تبدیل شده بود، می‌رسانیم.

در دل زندان قصر، زورخانه‌ای است که قدمتش به عصر پهلوی اول برمی‌گردد. البته تاریخ ساخت آن به‌طور دقیق در هیچ منبع تاریخی ذکر نشده و احتمال می‌رود این بنا در اواخر دهه ۲۰ یا اوایل ۳۰ شکل گرفته باشد. زورخانه قصر ظاهرش شبیه دیگر زورخانه‌های شهر است اما خشت خشت آن اتفاقاتی به چشم دیده که شاید کمتر کسی خبر داشته باشد؛ حوادثی تلخ که به باور نصرالله حدادی به فرهنگ زورخانه اسیب‌های جدی زد.

زورخانه‌ای در بند ۸

شکل‌گیری زورخانه زندان قصر داستان خودش را دارد. ماجرای شکل‌گیری آن به زمانی برمی‌گردد که رضاخان روی کار آمد و بعد از به‌دست گرفتن زمام حکومت تصمیم به ساخت زندان رسمی در تهران گرفت.

او برای تحقق هدفش از نیکلای مارکوف روسی دعوت کرد تا در محدوده قصر قجری زندان مدرن بسازد. مدتی بعد هم درست بالای بند ۸ و کنار دست خروجی حیاط، زورخانه‌ای بنا شد.

ورود زندانیان سیاسی ممنوع

با پایان ساخت‌وساز زورخانه قصر زندانی‌ها بر این بود که همه‌شان می‌توانند از امکانات آن استفاده کنند و ساعتی را به ورزش بگذرانند. اما برخلاف ذهنیت آنها رضاخان دستور دیگری صادر کرد. زندانیان سیاسی به هیچ عنوان حق ورود به گود زورخانه را نداشتند و در عوض افراد لات و چاقوکش می‌توانستند پا به گود زورخانه بگذارند، بی‌آنکه حرمت این مکان رعایت شود. حدادی می‌گوید: «ورود به زورخانه آداب خاص خودش را دارد. باید پاکیزه به گود رفت؛ چیزی که افراد لات توجه نمی‌کردند. آنها با استفاده از وسایل ورزش باستانی روزبه‌روز زور بازوی‌شان قوی‌تر می‌شد.

برای همین وقتی آزاد می‌شدند با قدرت بیشتری برای مردم ایجاد مزاحمت می‌کردند. جالب اینکه وقتی دستگیر می‌شدند به شعبان جعفری معروف به شعبان بی‌مخ خبر می‌دادند تا برای آزادی‌شان اقدام کند.»

مدیری به نام شعبان بی‌مخ

این تهران‌شناس بر این باور است که فرهنگ زورخانه و این پهلوانی از اواسط دوره ناصری رو به افول گذاشت و در دوره پهلوی بیشترین آسیب را دید.

طبق منابع تاریخ، اداره امور زورخانه‌ها از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۷ به‌دست شعبان جعفری بود و ورزش باستانی تا اندازه قابل توجهی از مسیر اصلی خود فاصله گرفت.

حدادی می‌گوید: «زورخانه زندان قصر بعد از دهه ۷۰ به‌دلیل فرسودگی آسیب جدی دیده بود و قابل استفاده نبود. اما با تلاش مدیریت باغ موزه قصر این مکان مرمت شد و ورزشکاران بسیاری در این زورخانه ورزش می‌کنند.»

زورخانه قصر ظاهرش شبیه دیگر زورخانه‌های شهر است اما خشت‌خشت آن اتفاقاتی به چشم دیده که شاید کمتر کسی خبر داشته باشد

زورخانه زندان قصر

زمان ساخت: دوران پهلوی اول
پهلوان ماخص: ندارد
نشانی: انتهای خیابان شهید مطهری، میدان پلیس

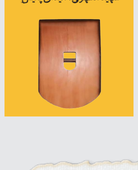

خاستگاه عیاران

نکوداشت پهلوانان از گذشته‌های دور بوده و حالا باد و نامشان علاوه بر خاطره‌ها در خیابان و کوچه‌های کوچک و بزرگ محله‌های پایتخت هم دیده می‌شود. به کمک نقشه و اعداد، نگاهی به این نام‌ها و بادها و بوزه‌زورخانه‌های پر آوازه داشته‌ایم.

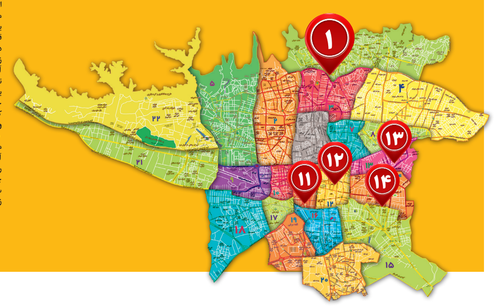

منطقه یک

● زورخانه جسران
سال ۱۳۶۱ در محله جماران تهران فعال شد. البته در حال حاضر به عنوان زورخانه ورزشگاه شهید آزدی نیز شناخته می‌شود.
این زورخانه بعد از بازسازی مجدد در سال ۱۳۸۷ مورد بهره‌برداری عموم شهروندان قرار گرفت تا ضمن ورزش در گود این زورخانه از مسنف زیبای چوبی و ۸ ضلعی، نمای آینه‌کاری شده، آثار حجمی و نقاشی‌های باستانی آن لذت ببرند. زورخانه جماران امتداد خیابان جسران با دیوارهای کاهگلی و آجری رنگ روشن واقع شده است.
سر در قدیمی زورخانه می‌تواند روی کاشی‌های آبی‌رنگ نام جسران را روت کند. افراد مشهوری چون مرحوم حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی در این زورخانه ورزش می‌کردند.

منطقه ۱۲

● گود «طلاچی»، محل تمرین طلابه‌داران ورزش‌های باستانی و کشتی همچون جهان پهلوان تختی، حاج اسماعیل قربانی، احمد وفادار و... بوده که هنوز هم در خیابان بزرگ، کوچه هر سردار دو ورزشکاران در آن رو به پهلوانی می‌کنند.
● زورخانه پهلوان پور یکی از قدیمی‌ترین زورخانه‌های پایتخت است که سنگ بنای آن از سال ۱۳۰۴ در محله حسن آباد در زمین نهاده شد. مالکیت این زورخانه ابتدا با اصغر بازارچه، یکی از پهلوان‌های خوشنام تهران قدیم بود. در اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی قرار، پهلوان حمزه‌علی پهلوان پور معروف به پهلوان شاطر حمزه، پهلوان اول تهران این زورخانه را از اصغر بازارچه خریداری می‌کند و تابلوی زورخانه پهلوان پور را سر در آن می‌کوبد. حمزه‌علی پهلوان پور، مالک چند ناتوانی در نقاط مختلف تهران بود که در آمد حاصل از همه آنها صرف امور خیر می‌کرد.
● باشگاه «جمهوری» که سال ۱۳۸۳ در فهرست آثار ملی قرار گرفت از باشگاه‌های تاریخی جمهوری و گردشگران خارجی برای تماشای ورزش‌های زورخانه‌ای به این باشگاه می‌آمدند.
● «اسدالله حاج مهراب (اداره)»، از پهلوان‌های نامی ایران بود که این روزها نامش را بین اهالی محدوده میدان حسن‌آباد و خیابان وحدت اسلامی و اسدی‌منش می‌توان شنید. آنها چهارراهی در محله‌شان را به نام «حاج مهراب» معرفی می‌کنند.
● «ایمان» نامش از مسجدی با همین نام گرفته شده و به عنوان یکی از قدیمی‌ترین خیابان‌های شهر تهران، قدمتش به سده ۱۳ هجری قمری می‌رسد. حدود ۱۳۳۴ هم به عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده تا ماندگار شود. در محدوده این خیابان پهلوانان بسیاری سکونت داشتند.
● نقاطع خیابان‌های سوچهزری و سعدی شمالی به چهارراه سیدعلی حق‌شناس کمیاب، کشتی‌گیر، ورزشکار باستانی کلا ایرانی و پهلوان اول پایتخت معروف است. او از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ شمسی، از چهره‌های شناخته شده محدوده‌های لاله‌زار، دروازه دولت، سعدی و هدایت به شمار می‌آمد.
● شاخص‌ترین خیابان محلسه عتابی آباد به نام جهان پهلوان تختی در منطقه ۱۲ است که خاندان پدری غلامرضا هر آن سکونت داشتند. ضلع شمال این معبر عریض و طویل به خیابان مولوی و از سمت جنوب به خیابان شوش می‌رسد.

منطقه ۱۳

● زورخانه «توسلی» با یک فرن فعالیت شاید تنها مجموعه تخصصی قدیمی ورزش باستانی شرق تهران است که با داشتن وسعت نه چندان بزرگ، مهد پرورش پهلوانان بسود. این زورخانه در خیابان ایمان (حسین(ع)) واقع شده است.

منطقه ۱۴

● زورخانه «شیر»، از قدیمی‌ترین مراکز ورزش باستانی پایتخت به‌شمار می‌آید که به آکادمی ورزش پهلوانی تبدیل شده است. این زورخانه در کوچه‌ای به همین نام قرار دارد.

منطقه ۱۱

● زورخانه «شیرافکن»، خیابان سلیمی، جزو قدیمی‌ترین زورخانه‌های پایتخت است که چهره‌هایی مانند جهان پهلوان تختی و معصومی دز آن تمرین می‌کردند.

حسینیه اول مظلوم عالم

حسینیه «اول مظلوم عالم» در خیابان شریعتمدار رفیع، نزدیک میدان پهلرستان تهران (ایستگاه متروی پهلرستان)، قرار دارد. این خانه در سال ۱۳۶۱ بعد از تقسیم ارث به یکی از فرش‌فروشان و فرش‌شاسان تهرانی می‌رسد. او خانه را به سفارش پدر به تشکیلاتی که متعلق به کشتی‌گیرها و پهلوان‌ها بوده می‌فروشد و سپس نام مؤسسه خیریه اول مظلوم عالم علی(ع) بر آن نوشته می‌شود.

قهوه‌خانه سیدعلی، یاتوق جوانمردان

سیدعلی حق‌شناس پس از خداحافظی از کشتی به کسب‌وکار خود یعنی حرفه قهوه‌خانه‌داری روی آورده که قهوه‌خانه‌اش در محدوده خیابان سعدی بود. او در قهوه‌خانه‌اش با همراهی تعدادی از کاسبان محل کسب هیبتی را برای حل و فصل امورات محله و مشکلات اهالی راه‌اندازی کرد. به همین دلیل قهوه‌خانه‌اش یاتوق بسیاری از چهره‌ها بود.

مسجد، محل تمرین تختی

مسجد قندی، از اثار به‌جا مانده از دوران قاجار و جزو آثار ملی ایران است. حاج سیدهاشم قندی که یکی از تجار بزرگ تهران است، این مکان را در سال ۱۳۲۷ هجری قمری ساخت. پشت‌بام این مسجد محل تمرین کشتی غلامرضا تختی بود.

موزه اکبر پامنداری

در چهارراه سرچشمه، محله عولاجان، خانه‌ای به نام پهلوان اکبر پامنداری معروف است. این خانه گرچه خانه واقعی پهلوان اکبر پامنداری نیست، اما قدمتش به ۲۰۰ سال پیش و دوره قاجار می‌رسد و فردی به‌نام کاظمی از نوادگان پهلوان پامنداری، مجموعه‌ای از وسایل پدر و اجدادش را جمع کرده و به‌نام پهلوان پامنداری موزه‌ای دایر کرده است.

۱۵ معبر در شهر تهران به نام جهان پهلوان تختی وجود دارد که اصلی‌ترین آنها در محدوده منطقه‌های ۱۲، ۱۶، ۲۰ و... است.

۱۲۹۰ سالی است که به همت مرشد «علی» زورخانه «شیر» راه‌اندازی شده اما از سال ۱۳۰۴ که تابلو زورخانه را بر سر در آن نصب کردند، شکل و شمایل رسمی به‌خود گرفته و همچنان یاتوق پهلوانان است.

۵۰ زورخانه در شهر تهران به تأیید فدراسیون ورزش زورخانه‌ای رسیده است که برخی از آنها متعلق به پهلوانان بوده‌اند. در این میان زورخانه‌های شیرافکن، توسلی، شیر و... تأسیس‌شان پیش از سال ۱۳۳۴ است.

۲۰ پهلوان تا پیش از رسمی شدن مسابقات پهلوانی توانسته‌اند بازوبند پهلوانی را دریافت کنند که در این میان برخی از گذرها و مکان‌ها به نام‌شان معروف است. در حالی که این روزها شاید نام و نشانی در قالب تابلو وجود نداشته باشد.

۱۳۹۹ سالی است که زورخانه «شهدای گمنام» به‌عنوان جدیدترین مجموعه پایتخت در محدوده شمیرانات و ازگل تهران فعالیتش را آغاز کرده است.

روایت گردشگران: مهدی لیاقی: کارشناس ارشد مهندسی فناوری اطلاعات

گر بر سر نفس خود امیری، مردی

در آستانه ۱۷ شوال، در روزی که به تعبیر پیامبر اعظم(ص) مصاف تمامی اسلام در مقابل تمام کفر بود و روز فرهنگ پهلوانی و ورزش زورخانه‌ای نام گرفته است، گشت‌وگذاری داریم در کوچه و پس کوچه‌های تهران و سری می‌زنیم به گودهای زورخانه؛ جایی که صدای زنگ و ضرب و مهم‌تر از آن نوای مرشدهایی که حماسه و عرفان را در هم آمیخته‌اند، یادآور زوایای مهمی از تاریخ این دیار است.

امیر دل‌ها

فرهنگ فتوت و جوانمردی از سرچشمه‌هایی ناب سیراب می‌شود و قدم به قدم به‌دنبال مولایی را می‌پوید که امین وحی در وصفش بانگ «لافتی» سر داده است؛ مولا و مقتدایی که خطر عظیم دشمنان متحد شده علیه اسلام نوپا را بیهوده گرفته تا مشرکان را در جنگ احزاب از جامعه اسلامی و مسلمین برطرف کرد و جنگجوی نام‌آوری همچون عمرو بن عبدود را بر خاک افکند! اما آنچه او را که امیر و فاتح این میدان نبرد بود، امیر دل‌های مردمان این سرزمین کرد، قدرت سرپنجه و زور بازو و شمشیر برّان نبود، بلکه امیری او برنفس و اخلاص و جوانمردی و بزرگ‌منشی‌اش در میدان دیگری است؛ از علی آموز اخلاص عمل آشیر حق را دان مزدا از دغل- مولانا در این شاهکار ادبی ماندگار، اساساً داستان را از لحظه بعد از پیروزی و ظفر ظاهری شروع می‌کند. هیچ شرحی از نبرد با گرز و نیزه و شمشیر و تیر و کمان در میان نیست و عرصه دیگری را می‌گشاید. گر بر سر نفس خود امیری، مردی / ور بر دگری خرده نگیری، مردی امردی نبود فتاده را پای زدن / گر دست فتاده‌ای بگیری، مردی.

میانداری سادات

وارد زورخانه آتش‌نشانی که می‌شویم، راوی از مشنی و مشنی‌گری و افتادگی می‌گوید. از فلسفه گود یاد می‌کند و گریزی به گودی فنگلاه می‌زند. از اختصاصی این ورزش به ایرانیان و شیعیان می‌گوید! از پیشینه ۹۰۰ تا هزار ساله آن و رخصت طلبیدن برای ورود در گود و از میانداری سادات و رسم زیبای گلریزان هم، که ضمن آن خاطره‌ای هم تعریف می‌کند از میانجیگری یکی از بزرگان و پیشکسوتان برای گرفتن رضایت از خانواده‌ای ناخدار که در نزاعی، عزیزی از دست داده بودند و سیلی خوردن و دم بر نیاوردن آن بزرگوار برای این امر خداپسندانه. توضیحاتش می‌رسد به اواسط دوران ناصرالدین‌شاه و تا پهلوی دوم و انحرافاتی که دامنگیر گود می‌شود و اوج آن که سپرده‌شدن عنان ورزش پهلوانی به شعبان جعفری بوده که به وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ منجر شد.

ویژه اراذل و اوباش

راهی گود زندان قصر می‌شویم. مارکوف روسی اینجا را براساس معماری ایرانی بنا کرده است. چه خوب که لااقل زندان را یادآور فرهنگ و سنت ایرانی ساخته‌اند! گود زورخانه و مسجد البته در طرح اولیه بنا دیده نشده بود و بعدا اضافه شد. ورود زندانیان سیاسی هم به زورخانه ممنوع بود و آن را مخصوص اراذل و اوباش ساخته بودند و چه دردناک که این فضای مقدس را چنین آلوده کرده بودند برای مطامع سیاسی که میوه‌اش را در ۲۸ مرداد ۳۲ چیدند. زیر هشتی که در ورودی و به شکل خشت‌ضلعی ساخته‌اند، زیر زمینی قرار دارد که برای شکنجه و اعتراف‌گیری استفاده می‌شده و زندانی بیچاره مدایش هم به جایی نمی‌رسیده. اینجا بود که ریشه اصطلاح زیر هشت رفتن را هم فهمیدیم.

خانه‌ای با معماری اسلامی

دل خسته و اندیشناک به راه می‌افتیم و در اتوبوس، راوی، خاطره‌ای از مرحوم دهخدا نقل می‌کند. جذاب است اما تا به منزل پهلوان و مجتهد سیدحسن رزاز در کوچه و پس کوچه‌ها نمی‌رسیم و وارد فضای ملکوتی آن نمی‌شویم این سنگینی و خستگی و کوفتگی ناشی از فضای زندان قصر از دوش روح و جانمان برداشته نمی‌شود. گویا جوانمردی این خانه را خریده و به خرج شخصی با دقت و وسواس زیاد اوضاعش آن را بازسازی کرده است. جا به جا مدها و آرایه‌های معماری ایرانی- اسلامی در این خانه که آبخش مجرای اندرونی و بیرونی دارد چشم را می‌نوازد و روح و جان را جلا می‌بخشد. از طاق‌های هنرمندانه آجری تا دیوارنگارهای هفت‌خان رستم و حوض و گل‌های شمعدانی و درخت توت. نقش کاشی ۵ درخت سرو بر دیوار حیاط گویی همان بته‌جقه‌ای است که روی لباس پهلوان نقش بسته بود! اینجا حتی اعداد هم حرمت دارند. تعداد درها یا ۳ تاست یا ۵ یا ۷ یا ۱۲ و یا ۱۴.

سختان دلنشین آیینه‌چی

به سمت مقصد بعدی که زورخانه‌ای در دل بازار تهران است به راه می‌افتیم. از چهارراهی که زمانی در وقایع ملی‌شدن صنعت نفت قلب تاریخ بوده می‌پیچیم و در خیابانی شلوغ و پر از دود و صدای ماشین‌ها و موتورسیکلت‌ها جلوی تنها زورخانه این اطراف که هنوز دایر است از اتوبوس پیاده می‌شویم. مثل سایر پهلوان‌خانه‌ها دور تا دور دیوار پر است از قاب عکس پهلوان‌ها. پهلوان آیینه‌چی که گذر ایام و حوادث روزگار، گرد پیری بر سرش نشانده اما هنوز از تک و تا نیفتاده است بسیار دلنشین سخن می‌گوید. هم از خاطراتش و تاریخ و گذشتگان می‌گوید و هم از مشکلات و معضلات امروز و راه و چارهاش.

مراهم و مسلک پهلوانی

جای اینجا هم بسیار مطبوع است. مهمان دیگری هم در جمع حاضر است؛ طلبه‌ای که چند روز پیش کلیپی از زیر گرفته‌شدن و درواقع کشیده‌شدنش روی ماشینی در فضای مجازی برپا زده شده بود. قضیه را با لبخند تعریف می‌کند و رضایت دادنش و احساس وظیفه‌ای که دارد برای جهاد تبیین، حقیقتا تأثیرگذار است و نشان از همان مراهم و مسلک پهلوانی دارد.

زورخانه نیروشادی

تاسیس: ۱۳۰۵
پهلوان‌های شاخص: مهدی قصاب، رمضان یحیی، طیب، دلاور، شیشه‌بر
نشانی: خیابان مولوی، کوچه نیروشادی

کاکاشیرازی در کنار جامیان

اما داستان جالب دیگری که اینبچه‌ی تعریف می‌کند ماجرای کاکاشیرازی و کمک به جامیان است. مرد قوی که از شرارت و مشکل‌تراشی شهره عام و خاص بود، اینبچه‌ی می‌گوید: «کاکاشیرازی در دمسرا و خیلی آدم خوبی نبود، اما او هم در یک اتفاق از کارهای خود پشیمان شد و توبه کرد. به مشهد رفت تا نزد امام رضا(ع) توبه کند. امام‌رضا(ع) را در خواب می‌بیند که به او می‌گوید به جامی‌ها برس.» این خواب کاکاشیرازی را زیروزبر کرده و پی فرمان امام می‌رود. با آنها غذا خورده و کنارشان می‌نشیند. بعد هم محلی برای سکونت آنها در بجنورد می‌سازد.

سیلی به‌صورت پهلوان نامی

در روزهای نه چندان دور، پهلوان‌ها حرف اول و آخر را در جامعه می‌زدند و کلامشان اعتبار داشت. برای همین مردم سعی می‌کردند از آنها الگوبرداری کنند. اینبچه خاطره‌ای دیگر از منش پهلوانی باستانی کارها تعریف می‌کند: «از بزرگان ورزش باستانی شنیدم که جوانی می‌خواسته با دختری ازدواج کند. اما دختر شرط می‌گذارد که باید یک سیلی به مهدی قصاب پهلوان بزنی. او هم موضوع را نامه‌ای قصاب درمیان می‌گذارد. پهلوان برای اینکه وصلت سر بگیرد به پسر می‌گوید یک سیلی به‌صورت من بزن تا گره کارت باز شود.»

یک توصیه به نوجوانان

اینبچه‌ی دلخور از کم توجهی مسئولان ورزشی به ورزش زورخانه‌ای است؛ از اینکه زورخانه‌ها یکی یکی تعطیل و روزبه‌روز از تعداد باستانی کارها کم می‌شود. او می‌گوید: «این ورزش مهجور واقع شده است. درصورتی که فرهنگ ایرانی را به نمایش می‌گذارد و باید حفظ شود.» بعد هم رو به نوجوانانی که برای دیدن زورخانه آمده‌اند می‌گوید: «یک بار پسر نوجوانی نزد من آمد و خواست وارد گود شود. لنگ طلب کرد. مرشد گفت لنگ نده به این پسر! من دیشب جشن مهمانی دعوت بودم. این پسر روی صندلی نشسته بود و پدرش ایستاده. نشسته با پدرش حرف می‌زد. این خلاف ادب است. به شما بچه‌های گلم می‌گویم احترام پدر و مادر خود را نگه دارید. دست آنها را ببوسید.»

خاطره‌ای خواندنی از پهلوان مصطفی دیوونه

اینبچه‌ی تأکید زیادی بر رعایت حرمت‌ها دارد و به گفته خودش این نکات اخلاقی را در گود زورخانه یاد گرفته است. او خاطره‌ای از مصطفی دیوونه تعریف می‌کند که متحول شده و نامش پهلوان مصطفی می‌شود: «یک نفر بود به اسم مصطفی دیوونه. شر بود. وقتی در دمسر درست می‌کرد راه بازار بسته می‌شد. هیچ‌کس از دست او در امان نبود. تا اینکه یک روز گذرش به سیدمهدی قوام افتاد؛ از نیکان روزگار بود. روحانی جلیل‌القدر، مردم ارادت زیادی به او داشتند. به سیدمهدی می‌گوید من را نصیحتی کن. سیدمهدی هم جواب می‌دهد. نمک می‌خوری نمکدان نشکن.» این حرف برای مصطفی دیوونه عجیب می‌آید و وقتی دلیلش را می‌پرسد سیدمهدی می‌گوید: «نمک خدا را می‌خوری چرا نمکدان می‌شکنی؟» این سخن تأثیر زیادی در مصطفی می‌گذارد و او را متحول می‌کند.» باقی ماجرا را اینبچه‌ی اینگونه بازگو می‌کند: «مصطفی توبه کرد و پایش به زورخانه باز شد. از بر کت این مکان همه رفتارهای بدش را کنار گذاشت. کسی که روزی بازار از شرش بسته می‌شد وقتی از دنیا رفت جمعیت زیادی پشت‌سر جنازه‌اش آمدند. زورخانه با آدم این کار را می‌کند. نفس را تمیز می‌کند.»

۱۰۰ سال رخصت در زورخانه یوسف‌خان

زورخانه نیرو شادی نزدیک به ۱۰۰ سال قدمت دارد. در یکی از کوچه‌های باریک خیابان مولوی است و به‌رغم کم‌اقبالی بعضی از جوانان به ورزش باستانی هنوز هم مراجعه‌کنندگان خودش را دارد. این زورخانه خیلی بزرگ نیست اما محل پرورش پهلوان‌های نامی بوده است.

آغاز قصه نیروشادی

داستان ساخت زورخانه جالب است و به سال‌های ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ برمی‌گردد. ماجرا از آنجا شروع می‌شود که رضا کاشفی برجسته، معروف به رضا یوسف‌خان به کرمانشاه سفر می‌کند. او که جوان تنومند و ورزشکاری بوده به یکی از زورخانه‌های کرمانشاه می‌رود تا کمی سرحال شود اما صاحب زورخانه استقبال نمی‌کند و به نوعی او را از خود می‌راند. برجسته وقتی به تهران بازمی‌گردد زورخانه‌ای در قنات‌آباد می‌سازد. وحید برجسته نوه او تعریف می‌کند: «چند سال بعد از اینکه به‌زیر گرم زورخانه در قنات‌آباد ساخت، به اینجا آمد و زور خانه نیروی شادی را بنا کرد. با این هدف که کسانی که ورزش می‌کنند سرشار از نیرو و انرژی شوند.» بعد از فوت رضا برجسته در سال ۱۳۴۹، اداره زورخانه به اکبر پسرش رسید. او هم مدتی اینجا را اداره کرد و هم آن‌گونه این مسئولیت برعهده وحیدرضا، نوه برجسته محول شده است.

از مهدی قصاب تا غلامرضا تختی

دیوارهای زورخانه مزین به عکس پهلوان‌هاست. مهدی قصاب، حسین اسماعیل‌پور معروف به رمضان یحیی، برادران حاج عباسی (۷ برادران) که همه رستوران‌دار هستند، طیب حاج‌ضایی، پهلوان دلاور، حاج‌امیر شیشه‌بر، حاج‌سلیمان و غلامرضا تختی و خیلی‌های دیگر. پهلوان مسعود اینبچه قهرمان سنگ و کباده و میاندازی سال‌هاست به اینجا می‌آید و خاطرات زیادی به یاد دارد. او می‌گوید: «من از سال‌ها در زخانه کوچه «غربیون» می‌رفتم. خودم ندیدم ولی شنیدم‌ام «سربولک» بود. عیاری بود برای خودش. پیرمرد شده بود که او را دیدم. می‌آمد اینجا ورزش می‌کرد.»

مدیریت زراز در کوچه شجاعت

در تو در تو ی کوچه‌پس کوچه‌های بازار، مهمانخانه پهلوان زراز قرار دارد؛ درست انتهای کوچه شجاعت. ظاهر بنا قدیمی به‌نظر می‌رسد اگرچه مدت زیادی از زمان بازسازی آن نمی‌گذرد. در چوبی آن با دل بازی می‌کند. دیدنش حس خوبی دارد. در ورودی به راهرویی باریک باز می‌شود. دیوار راهرو مزین به وسایل زورخانه‌ای است؛ میل و زنگ و کباده. همه‌شان نمادی هستند بر حضور پهلوانی که سال‌ها پیش در اینجا سکونت داشته است. سمت راست راهرو به اتاقی باز می‌شود که جلوه چشم‌نوازی دارد به‌خصوص پنجره‌های چوبی با شیشه‌های رنگارنگ و پرده‌های مخمل سفید رنگی که جذابیت آن را دوچندان می‌کند. از اتاق به عنوان سالن پذیرش استفاده می‌شده. جلوی آن ایوانی است که به چند اتاق راه دارد؛ اتاق‌های یک‌شکل و یک اندازه. کف زمین آجر فرش و دیوارها با کاشی‌های فیروزه‌ای خوش‌نقش و نگار شده‌اند.

یادگاری‌های سیدحسن در خانه قدیمی

داخل حیاط، درخت توتی تنومند سایه انداخته- در فاصله چند قدمی‌اش حوض آبی قرار دارد. برای رفتن به حیاط چند پله را باید پایین رفت. در این زمان نخستین چیزی که توجهت را جلب می‌کند گلدان‌های پرگلی است که به حیاط طراوت بخشیده و صدای فواره آب، گوشت را نوازش می‌دهد. حدادی صحبت کردن درباره سیدحسن رزاز را به رفتن به بام موکول می‌کند. پیشنهاد خوبی است. برای رفتن به آنجا باید از راه پله چوبی بالا رفت. فضای بام بی‌نهایت چشم‌نواز است؛ به‌خصوص نقش کتیبه‌هایی که روی دیوارها نصب شده‌اند. هر کدامشان بخشی از داستان شاهنامه را روایت می‌کنند. حدادی سر حرف را باز می‌کند: «قدمت این خانه به بیش از ۱۳۰ سال پیش برمی‌گردد. آقای علی جعفرنژاد آن را خریداری کرده و با صرف هزینه چند میلیاردی آن را تبدیل به یک مکان فرهنگی- تفریحی کرده است.»

ملک اعیانی عودلاجان

طبق روایت‌های مستند در منابع تاریخی، زمان ساخت این ملک مربوط به دوره قاجار است و در سال ۱۲۷۰ شمسی این خانه توسط خاندان شجاعت خریداری می‌شود. در واقع این خانه از املاک اعیانی عودلاجان بوده است. در سال ۱۳۳۴، قسمت غربی ساختمان را که پیش‌تر زورخانه و آب‌انبار پهلوان رزاز بوده، بازسازی می‌کند. بعد از فوت حاج‌حسن قمی، تو ده ایشان، بدون آنکه تغییری در بنا ایجاد کند تا سال ۱۳۹۵ در قسمت غربی خانه ساکن می‌شود. در سال ۱۳۹۵، آقای جعفرنژاد این ملک را از نوه‌حاج‌حسن قمی خریداری می‌